

خواندن به دور می اندازد، چنانکه برخی از اشخاص کتاب جلد زerkob و زرق و برق دار را هم پس از يك بار خواندن به گوشه‌ای می افکنند یا به دوستان می دهند.

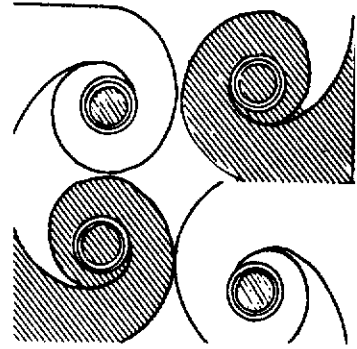
گلستان سعدی که از شاهکارهای ادبی زبان فارسی است بارها به قطع جیبی چاپ شده و شاید کسانی باشند که آنرا در همین قطع جیبی مکرر خوانده و هر دفعه از خواندن آن بیش از دفعه قبل لذت برده‌اند.

انتشار کتاب جیبی تقریباً با ورود صنعت چاپ به ایران همزمان بوده است. حتی به کتابها و بیاضهای خطی برمی خوریم که تاریخ تولدشان چند صدسال قبل است و قطع آنها از قطع کتابهای جیبی امروزی هم کوچکتر است. بدین جا که رسیدم برخاستم و از میان کتابهای جیبی دو کتاب درآوردم. یکی به نام *لب التواریخ* تألیف یحیی بن عبداللطیف الحسینی القزوی، از نشریات مؤسسه خاور که در بهمن ماه ۱۳۱۴ یعنی پنجاه و چهار سال قبل چاپ شده، حروف آنها از حروف ۱۲ درشت تر به نظر می رسد و به قول آقای خرمشاهی «حروف ریز چشم کورکن» نیست. دیگر رباعیات خیام به اهتمام محمد علی فروغی و دکتر غنی، با جلد زerkob و کاغذ مرغوب و خط زیبای نستعلیق به قلم علی منظوری حقیقی، مزین به حواشی زینتی سبزرنگ که آنها در سال ۱۳۲۱، یعنی نزدیک به نیم قرن پیش به چاپ رسیده است.

پیش از آنکه ادبا و نویسندگانی مانند فروغی و هدایت ودشتی به تحقیق درباره خیام پردازند و او را خلع یدکنند و تعداد رباعیاتش را به هشتاد یا کمتر از هشتاد برسانند، هر ناشری می کوشید تا خیامی منتشر کند که از خیامهای ناشران دیگر رباعیات بیشتری داشته باشد. به سال ۱۳۲۶ که در بمبئی بودم، با کتابفروشی به نام حاجی محمد اسماعیل جهرمی آشنا شدم. خیامی چاپ کرده بود از قطع جیبی هم قدری کوچکتر و به خود می بالید که خیامش بیش از هزار رباعی دارد. کتاب را گرفتم و باز کردم و به يك رباعی بسیار عالی رسیدم. شادروان میرزاهدی خان حائری می گفت: «من دو نوع شعر را همینکه يك بار شنیدم از بر می کنم: یکی شعر بسیار خوب، یکی هم شعر بسیار بد!» آن رباعی هم از بس عالی بود همینکه يك بار خواندم به ذهنم ماند و تاکنون از یادم نرفته است. خیام حاجی محمد اسماعیل جهرمی، خطاب به خود، فرموده بود:

خیام، تو را چو وارد قبر کنند
منکرو نکیر، پس کجا صبر کنند
آخر چه کسی گفته؟ کجا انصاف است
کآنجا دو نفر به يك نفر جبر کنند؟

اما انتشار کتاب جیبی، به آن صورت که از غرب در ایران به ارمان آمد، تا آنجا که من اطلاع دارم، از جنگ جهانی دوم آغاز



بیچاره کتاب جیبی!

ابوالقاسم حالت

استاد دانشمند، آقای بهاء الدین خرمشاهی، که من مقالات و کتب ایشان را با کمال رغبت می خوانم و لذت می برم، اخیراً مقاله‌ای نوشته‌اند که ناچارم اولاً برای جسارتی که می کنم از ایشان معذرت بخواهم و ثانیاً عدم موافقت خود را با قسمتی از عقاید استاد اظهار کنم.

زیر عنوان «بازخوانی بهتر از بسیار خوانی» مقاله‌ای مرقوم فرموده و گویا دیده‌اند هر چه درباره موضوع مورد بحث طول و تفصیل قایل شوند، مقاله از يك صفحه یا يك صفحه و نیم مجله بیشتر نخواهد شد؛ لذا به فکر افتاده‌اند که پای موضوع دیگری را به میان بکشند و آنرا در وسط مقاله بگنجانند که مقاله کش پیدا کند و با سایر مقالات دراز مجله همقد شود.

بدین منظور، پس از پیراگراف اول، میان انواع کتابها، دیواری از دیوار کتابهای جیبی کوتاه تر نیافته و به بهانه اینکه کتاب جیبی «برای يك بار مصرف کردن» پایه عرصه مطبوعات گذارده، انتشار کتاب جیبی را از بلیه‌های تمدن جدید شمرده و فرموده‌اند: «بنده معتقدم که در خدمت و خدمتگری و فایده‌رسانی کتاب جیبی پر مبالغه شده است؛ و در خسارت و خیانت آن بحث جدی نشده است.»

البته اگر شخص يك کتاب مفید را مثلاً بیست بار با دقت بخواند و مندرجات آن را خوب هضم و درک کند، بهتر از این است که بیست کتاب را با سرعت بخواند و از هیچکدام هم بهره کافی نبرد. این حرف، واقعاً يك حرف حسابی است. شاید قولی است که جملگی برآند ولی این چه ربطی به کتابهای جیبی دارد؟ کتاب جیبی هم مثل سایر کتابهاست. هر کس که بخواند آن را نگه می دارد و مکرر می خواند و هر کس که نخواند آن را پس از یکبار

شد. آنرا امریکاییها ابتکار کردند تا سر بازان امریکایی که عازم جبهه بودند رمانهایی شیرین در جیب داشته باشند و در سر بازخانه‌ها و سنگرها و غیره، خود را با خواندن آنها سرگرم سازند.

این گونه کتابها به علت ارزاتی قیمت به سرعت مورد استقبال همه قرار گرفت و چاپ و انتشار آنها در همه جا رواج یافت. قریب سی سال پیش من در آبادان چاپ دوم يك كتاب جیبی انگلیسی را می خواندم که داستانی تاریخی بود و نویسنده‌ای پیشگفتار چاپ دوم کتاب را با مطلبی قریب به این مضمون آغاز کرده بود: «من و زنم و پسر و دخترم در يك اتاق چهار نفره قطار به نیویورک سفر می کردیم. همینکه قطار به راه افتاد، من چاپ اول این کتاب را از جیب در آوردم و صفحه اول و دوم آنرا خواندم و آن ورق را از کتاب جدا کردم و به دست زنم دادم. زنم آنرا خواند و به پسر دادم. او هم آنرا پس از مطالعه به دخترم داد. دخترم هم خواند و آنرا از پنجره قطار بیرون انداخت. در این فاصله، من صفحات سوم و چهارم کتاب را خوانده بودم که آنرا از کتاب کندم و به زنم دادم. از دست او نیز به دست پسر و بعد به دست دخترم رسید. بدین ترتیب هر ورق، یا هر دو صفحه کتاب، دست به دست می گشت و مطالعه می شد و از پنجره بیرون می رفت و هنگامی که قطار به نیویورک نزدیک گردید، مطالعه کتاب هم به پایان رسیده بود. همه کتاب را خوانده بودیم و در منزل پس از صرف شام موضوع خوبی برای بحث داشتیم. من صحت مطالب تاریخی کتاب را تأیید کردم ولی زنم که همیشه با من مخالفت می کند، در این جا هم بهانه‌ای برای مخالف خوانی پیدا کرد و گفت برخی از مطالب مذکور با آنچه ضمن تحصیل تاریخ در مدرسه خوانده منطبق نیست. پسر هم که همیشه در این قبیل موارد از من طرفداری می کند تا بعد با سهولت بیشتری مراتب بزند، با نظر من موافق بود. دخترم فقط قسمت عشق‌بازی قهرمان کتاب را پسندیده بود و بس»

نویسنده مذکور، پس از این پیش درآمد طنزآمیز که خواننده را مجذوب می کرد به اظهار نظر درباره ویژگیهای کتاب مورد بحث پرداخته بود.

این آقا از همان کسانی بوده که کتاب جیبی را فقط برای «يك بار مصرف» می خواسته است. او و خانواده اش در سفری دراز و خسته کننده به خواندن يك كتاب جیبی ارزان قیمت پرداخته و پس از خواندن هم آنرا دور انداخته‌اند. اگر این کار را نمی کردند شاید در طول راه حرفهای معمولی خانوادگی را پیش می کشیدند و آخر به مادیات می رسیدند. پسر و دختر می خواستند با با را تلکه کنند و زن هم بالای آنها در می آمد و به شوهر می پرید و دعوا راه می انداخت. ولی کارشان به این جاها نکشیده چون همسفری ارزنده و آموزنده داشته‌اند.

انگلیسی‌هایی که در شرکت نفت جنوب کار می کردند همیشه دو ماه پیش از پایان مدت خدمت و بازگشت به میهن خود، آنچه داشتند می فروختند جز يك مشت كتاب جیبی که چون قیمتی نداشت، آنها را به نوکر خود می بخشیدند و او هم آنها را در بازار به ثمن بخش می فروخت. ما هم هر وقت به شهر می رفتیم، از میان کتابهایی که در کنار خیابان می چیدند چند جلد سوا می کردیم و به ثمن بخش می خریدیم. من هنوز مقداری کتاب جیبی دست دوم دارم که در همان اوقات خریده‌ام و کتابهای ارزشمند هم میان آنها کم نیست. اگر يك نفر کتابی را، خواه جیبی و خواه غیر جیبی، خوانده و ناخوانده از دست داد، دیگری که آنرا به دست می آورد ممکن است قدرش را بداند و يك عمر نگاهش دارد و هم خودش از آن استفاده کند و هم ورثه‌اش.

من چند نوع شاهنامه دارم. یکی از آنها نسخه‌ای است که «نشر فرهنگ ایران» از روی شاهنامه امیر بهادری افست کرده و حواشی هر صفحه را هم با تصاویر جالبی آراسته است. این شاهنامه که دارای کاغذ سفید ضخیمی است ۷۲۰ صفحه دارد و به قطع ۴۵×۳۰ سانتیمتر است. ضمن نوشتن این مقاله آنرا به زنم دادم و گفتم: «این را پیش خوار بار فروش سرگذر ببر، بکش و بین دقیقاً چه قدر وزن دارد.» برد و آورد و گفت: «از پنج کیلو صدگرم کمتر است.»

شاهنامه به این سنگینی را، من که هیچ، مگر همان رستم داستان سراز قبر در بیاورد و بتواند در دست بگیرد و بخواند و گرنه نصیری قهرمان وزنه برداری هم تصور نمی‌کنم حریف چنین کاری باشد.

هیچیک از این نوع شاهنامه‌های «وزین» قابل مطالعه نیست. جنبه زینتی یا تجارتي دارد. برای این خوب است که گاهی از تماشای خطوط و تصاویر زیبای آن لذت ببرید و چندی بعد هم آنرا به چند برابر قیمتی که خریده‌اید بفروشید و منفعتی به جیب بزنید.

تنها شاهنامه‌ای که همیشه برای من قابل استفاده بوده، شاهنامه جیبی نه جلدی ژول مول است که شرکت سهامی کتابهای جیبی منتشر کرده است. این شاهنامه است که در فرصتهای مختلف گاهی هوس خواندنش را می‌کنم و يك جلد آنرا برمی‌دارم و در رختخواب می‌افتم و راحت، برای چندمین بار مثلاً داستان پایان کار سیاوش و آن بیگناه کشی را می‌خوانم که در این سرزمین پیشینه دیرینه دارد.

میل دل باطاق ابروی بتان امروز نیست

کج بنا کردند از اول قبله این خانه را

من با نظر آقای خرماهی که معتقدند کتاب، مخصوصاً آثار

منظور از «ایجاد کتابخانه در محل کار و کارخانه و اداره...» چیست؟ آیا منظور این است که کارکنان به جای کار و انجام وظیفه کتاب بخوانند؟ اگر منظور این است که تاحدی تحصیل حاصل است. لازم نیست سرود یاد مستان داده شود. هم اکنون به کارکنانی برمی خوریم که در محل کار خود یا کتاب و مجله می خوانند یا جدول حل می کنند. و اگر ایجاد کتابخانه در محل کار برای استفاده کارکنان پس از پایان ساعات خدمت است، هیچ کارمند یا کارگری پس از پایان کار حاضر نیست که تازه به کتابخانه محل کار خود برود و بنشیند و کتاب بخواند. همه عجله دارند که زودتر به خانه خود برسند و استراحت کنند یا دنبال کارهای شخصی و گرفتاریهای زندگی و تهیه آب و نان بروند. اما اگر منظور این است که کارکنان هر مؤسسه از کتابخانه مؤسسه کتاب به عاریت بگیرند و به خانه ببرند و برگردانند، در این باره چند سطر بعد نظر خود را عرض خواهم کرد.

در کشوری که هنوز متأسفانه در حدود شصت در صد از مردم بی سوادند و نود درصد با سوادان هم حوصله کتاب خواندن ندارند، مخصوصاً در این برهه از زمان که کاغذ حتی به اندازه مصرف شاگردان مدارس به دشواری فراهم می شود، چاپ هر کتاب در تیراژ ده هزار نسخه - آنهم به ترتیبی که ایشان پیشنهاد فرموده اند - به خواب و خیال بیشتر شباهت دارد تا به يك پیشنهاد عملی.

اصولاً کتابخانه عمومی آنقدر که در کشورهای دیگر سودبخش است در این جا مفید فایده نیست زیرا:

۱) اوقات فراغت بسیاری از کتابخوانان با ساعات کار کتابخانهها منطبق نیست.

۲) مجموعه کتابهای کتابخانهها کامل نیست و نمی تواند احتیاج همه کتابخوانها را رفع کند. فی المثل بنده باید با صرف يك ساعت وقت و استفاده از اتوبوس و تاکسی از خانه ام که در دوراهی یوسف آباد است تا کتابخانه حسینییه ارشاد یا کتابخانه ملی بروم و تازه در آن جا بشنوم که کتاب مورد علاقه ام را ندارند. از تلفن هم در این مورد کاری ساخته نیست. وقتی می خواهید با تلفن از کتابخانه ای بپرسید که فلان کتاب را دارند یا نه، یا تلفن دائماً مشغول است، یا کسی که گوشی را برمی دارد چیزی سرش نمی شود و چون نمی خواهد اقرار کند که چیزی سرش نمی شود، شما را با يك جواب سر بالا از سر باز می کند.

۳) دور میز يك کتابخانه عمومی در کنار هم نشستن و مطالعه کردن حکم يك کار اشتراکی و جمعی را دارد و کار جمعی هم در ایران پیشرفت نمی کند. هر کسی میل دارد که کتاب از آن خودش باشد و هر جا و هر وقت که دلش خواست از آن استفاده کند نه اینکه لزوماً در ساعات معین به محل معین برود. به همین علت

حکما، بهتر است باقطعههای فاخر و محتشم و کاغذ و صحافی و جلد اعلا منتشر شود، مخالف نیستم. ولی عقیده دارم که کتاب در هر رشته ای، از فلسفه و علوم گرفته تا شعر و داستان باید به قطع جیبی ارزان نیز در دسترس کتابخوانان کم درآمد قرار گیرد تا این طبقه که جیبشان خالی است لااقل مغزشان خالی نماند.

بالاترین حسن کتاب جیبی ارزانی نسبی بهای آن است. از جهتی، کتاب هم کالائی است مانند کالاهای دیگر، شما اگر فرش عالی نتوانستید بخرید، فرش متوسط می خرید؛ اگر ظرف چینی نتوانستید بخرید، ملامین می خرید. وقتی هر کسی حق دارد که به نسبت بودجه خود از هر کالایی استفاده کند، چرا کتابخوان چنین حقی نداشته باشد؟

می نویسند: «کتاب باید در قطع آدمیزاد پسند و حروف چشم نواز و جلد محکم و در مجموع هر چه با سلیقه تر و شکیل تر چاپ شود.»

هر سال میلیاردها نسخه کتاب جیبی حاوی موضوعات علمی و فلسفی و ادبی و غیره به تمام زبانها در سراسر جهان پخش می شود و میلیونها نفر کتابخوان آنها را می خوانند. آیا اینها که کتب مذکور را «می پسندند» و می خرند، «آدمیزاد» نیستند؟

آیا فلسفه هگل و نظریه اینشتین، اگر در «قطع آدمیزاد پسند و حروف چشم نواز و جلد محکم و شکیل و با سلیقه» چاپ شد، برای کسی که از درک آنها عاجز است، قابل درک می شود؟ آیا اگر عینک، بسیار عالی ساخته شد سواد می آورد؟

مردم فرموده اند که: «برای غمخواران طبقه مستضعف که کتاب قطع جیبی یا بد چاپ و ارزان را برای فقرا ندانگیر یافته اند، راههای بهتر و درست تری هم هست و آن کمک در ایجاد کتابخانه در محل کار و کارخانه و اداره و کوی و برزن است. باید کتابها را با بهترین مصالح و مطلوب ترین قطع و حروف و کاغذ و صحافی و جلد در حداکثر تیراژ ممکن عرضه کرد تا فی المثل از هر يك کتاب با تیراژ ده هزار نسخه - در افق ایران - پنج هزار تایش به خرج کتابخوانان و کتاب بازها و مغازه گران با کتاب برود و پنج هزار تایش دیگرش سراز کتابخانههای عمومی متعدد در آورد تا هم حرمت کتاب محفوظ بماند و هم رغبت کتابخوانی بالا برود و هم به بودجه ضعیف فشار اضافی وارد نشود و نیز چشم و چاره هیچ کس از ریزی حروف چپ نشود. معلوم نیست اروپاییهای عاقبت طلب و سلامت جو چرا دهه ها و سده ها است که تن به مشقت چاپ ریز داده اند. به نظر من اگر این يك درس را از عربهای راحت طلب بیاموزند که به سراغ حروف درشت - یعنی لااقل از ۱۶ به بالا - بروند، به بهداشت چشم و بینایی چند میلیارد انسان کمک کرده اند. اگر حمل بر مبالغه نفرمایید، من در عمرم يك عرب با عینک و يك اروپایی بی عینک ندیده ام.»

امروز مراجعان به کتابخانه‌های عمومی دو دسته‌اند: دسته اول دانش‌آموزان و دانشجویانی که به خاطر گذراندن کنکور و امتحان و گرفتن نمره مجبور به استفاده از کتابخانه هستند و همینکه خرشان از پل گذشت دیگر نه با کتاب کاری دارند نه با کتابخانه. دسته دوم، محققانی که درباره موضوعی تحقیق می‌کنند و هر کتابی که راجع به آن موضوع مطلبی دارد در هر جا که باشد ناچارند که به دنبالش بروند. این عده هم پس از رفع احتیاج خود کمتر ممکن است به کتابخانه‌ها سر بزنند.

۴) مثل هر چیز دیگری که از اروپایی می‌گیریم ولی فرهنگ استفاده از آن را نمی‌گیریم، طرز ترتیب کتابخانه و کتابداری را هم از غرب به ایران آورده ولی فرهنگ استفاده از کتابخانه را بدین جا نیاورده‌ایم. در نقاط پرجمعیت شهرهای اروپا به قول آقای خرمشاهی در «هرکوی و برزن» کتابخانه عمومی دایر است. و در نقاط دور افتاده هم به وسیله اتوبوس یا مینی‌بوس کتابخانه‌های سیار کتاب پخش می‌کنند. وقتی اتوبوس حامل کتاب به محله‌ای رسید، هر کسی کتابی را که قبلاً گرفته تحویل می‌دهد و کتاب دیگری را که لازم دارد می‌گیرد. در هر صورت، کتابخوان هر کتابی را خواه از کتابخانه متمرکز در شهر به عاریت گرفته باشد و خواه از کتابخانه سیار، با رعایت کامل امانت، مورد استفاده قرار می‌دهد و خود را موظف می‌داند که آنرا صحیح و سالم، همچنانکه اول گرفته بود، به کتابخانه برگرداند. ولی در اینجا من از کتابخانه‌ای که مدیرش مرا می‌شناخت کتابی را به امانت گرفتم و به خانه بردم. ضمن مطالعه دیدم شش صفحه آن را از ته قیچی کرده یا با تیغ بریده‌اند. کسی که قبلاً آنرا گرفته بوده، چون به آن قسمت از مطالب احتیاج داشته به جای اینکه از رویش بنویسد یا با صرف پنج شش تومان از آن فتوکپی بگیرد، صفحات مورد نیاز خود را کنده و کتاب را ناقص کرده بود. پنج سال پیش که برای گردآوردن اشعار خود از روزنامه‌ها و مجلات قدیم به قسمت مطبوعات کتابخانه ملی رجوع می‌کردم، ضمن مرور به دوره‌های مجلات مکرر می‌دیدم شعری را از صفحه ادبی یا عکسی را از سایر صفحات با تیغ بریده‌اند. در آبادان، هر یک از باشگاههای شرکت نفت کتابخانه‌ای داشت و هفته‌ای نبود که در یکی از آن کتابخانه‌ها گندی بالا نیاید. جوانی يك مجله فارسی یا انگلیسی را می‌گرفت و پشت میزی می‌نشست و مشغول مطالعه می‌شد. ناگهان مطلبی جلب نظرش را می‌کرد یا چشمش به عکسی می‌افتاد که دلش برای آن غش می‌رفت. همینکه سر مأموران را دور می‌دید، مجله را زیر میز می‌گرفت و مطلب یا عکس مطلوب خود را عجولانه از آن می‌کند. بارها سر بزنگاه می‌بینم قبیل اشخاص را گرفته بودند.

۵) طرز انجام وظیفه کادر اداری اغلب کتابخانه‌ها هم به طرز

کار همه ادارات ما شباهت دارد. اگر در اداره‌ای آشنا داشته یا توصیه‌ای برده باشید زود کارتان را انجام می‌دهند ولی وای به حال کس یا بیکیسی که در اداره‌ای آشنا نداشته باشد. در اروپا اغلب کتابخانه‌های عمومی، مخصوصاً کتابخانه‌های بزرگ، کتاب‌شناس دارند و وقتی که کسی به او رجوع کرد و فی‌المثل اطلاعاتی درباره فتوحات مغول خواست ممکن است بیست جلد تاریخ مفصل و مختصر در اختیارش بگذارد. ولی در این جا اغلب کتابخانه‌ها نه فهرست موضوعی دارند و نه به کسی که با هیچ يك از کارکنان کتابخانه آشنا نیست، اعتنایی می‌کنند. به کتابخانه یکی از مؤسسات بزرگ رفتم و خواهش کردم که کتابی را چند روز در اختیارم بگذارند. خانم کتابدار این را برخلاف مقررات کتابخانه دانست و گفت: «کتاب از این جا نباید بیرون برود.» ناچار پشت يك میز نشستم و کتاب را برای مطالعه باز کردم. در پنج نقطه کتابخانه، روی پنج تابلو به خط جلی نوشته بود که: «سکوت را رعایت فرمایید.» ولی چیزی نگذشت که خانم کتابدار تلفن را گرفت و با خانه خود گرم صحبت شد. حالا حرف نزن کی حرف بزن. گویا بچه‌اش را پیش مادر یا مادر شوهر یا کلفت خود گذاشته بود. هر چه خواستم فکرم را روی مطالب کتاب متمرکز کنم، نشد که نشد! چون صدای ظاهراً آهسته خانم به گوشم می‌رسید و حواسم را پرت می‌کرد. می‌گفت: «فرخنده دواش رو خورد؟ عجب...! باز بالا آورده...؟ لابد سردلش سنگین شده. دیگه چیزی بهش نده تا خودم بیام... خاکروبه‌ای؟ غلط کردا من سه روز پیش به او انعام دادم. دیگه چی می‌خواد، مگه پول علف خرسه...؟ بگذار دو تا جوش دیگه بزنه، بعد نخود لوبیا شو بریز...» آخر عطایش را به لقایش بخشیدم. کتاب را بر هم گذاشتم و گذشتم.

۶) مگر هر «کوی و برزن» چه قدر کتابخوان دارد که نیازی به کتابخانه عمومی داشته باشد؟ اصولاً استفاده از کتاب با استفاده از چیزهای دیگر زمین تا آسمان تفاوت دارد. شما نمی‌توانید به همان سهل و سادگی که از چیزهای دیگر بهره می‌برید از کتاب بهره‌مند شوید. میل می‌خرید و همینکه به خانه آوردید بدون هیچگونه دردسری رویش لم می‌دهید و سیگار دود می‌کنید و با همصحبت خود درباره اوضاع گپ می‌زنید یا تق می‌زنید. رادیو ترانزیستوری می‌خرید و همینکه به خانه آوردید با پیچاندن يك پیچ اخبار صددرصد صحیح درباره جریان روز می‌شنوید. انگور می‌خرید و درخانه آن را می‌خورید. البته اگر برای مصرف دیگری نخریده باشید.

اما استفاده از کتاب به این آسانی نیست. خریدنش يك دردسر دارد و خواندنش هزار دردسر. مطالعه کتاب فرصت می‌خواهد، حوصله می‌خواهد، فراغ بال و آسایش خاطر و محیط آرام و

تمرکز فکر و قدرت درك و غيره و غيره لازم دارد، و تازه پس از جمع شدن همه این عوامل، مطالعه هر کتابی، به نسبت کمیت و کیفیت مطالب آن، معمولاً از يك هفته تا یکی دو ماه وقت می گیرد. به همین جهت دانشمندانى هم که اهل مطالعه کتاب هستند اغلب هنوز فرصت مطالعه نیمی از کتابهای کتابخانه خود را پیدا نکرده اند. بسیاری از مردم همان کتابهایی را هم که با کمال علاقه پول داده و خریده اند، نخوانده در طاق نسیان گذاشته اند. توقع دارید که چنین کسانی از کتابخانه استفاده کنند؟ اگر در هر کوی و برزن کتابخانه ای دایر شود خوشا به حال کتابداران که بدون مزاحمت ارباب رجوع می توانند پشت میزهای خود پاها را دراز کنند و طبق معمول از بالا رفتن نرخها و دراز شدن صفها و ته کشیدن پس اندازها حرف بزنند.

اما اگر اروپاییان چشمانشان ضعیف تر از چشمان آسیاییها و افریقاییها باشد تا جاییکه آقای خرمشاهی در عمرشان يك عرب با عینك و يك اروپایی بی عینك ندیده اند این موضوع در صورت صحت، قطعاً باید علت دیگری غیر از ریزی و درشتی حروف مطبوعات داشته باشد. اگر ریزی حروف به چشم آسیب می رساند اروپاییهایی که بیش از همه مراقب تندرستی خود هستند، سلامت چشم را فدای صرفه جویی در کاغذ نمی کردند. مطالعه زیاد و ریزی حروف، مخصوصاً در نور کم چشم را خسته می کند ولی ضعیف نمی کند. این را از خود نمی گویم، عقیده ای است که اغلب چشم پزشکان دارند. بسیارند بچه های پنج شش ساله ای که هنوز به مدرسه نرفته اند و عینك می زنند؛ بسیارند جوانانی که اهل کتاب نیستند و عینك به چشم دارند. البته از چشم خود کار می کشند ولی نه برای مطالعه زیاد بلکه مثلاً برای چشم چرانی.

ضعف قوه باصره ممکن است ارثی یا بر اثر بیماری قند و امراض دیگر باشد. البته هر کسی که به نیمه دوم عمر می رسد و در سرازیری زندگی می افتد، همه قوای وی کاهش می یابد، حتی قوه باصره وی. آقای خرمشاهی چه قدر از حروف ریز و «چشم کورکن» می ترسند! گیرم که واقعاً مطالعه حروف ریز چشم را کور کند، مگر اوضاع جهان در این روزگار «دیدن» دارد؟

از همه اینها گذشته، به بهانه ریزی و درشتی حروف چرا باید کتاب جیبی را شلاق بزیم؟ تاکنون صدها جلد کتاب جیبی با حروف درشت چاپ شده و صدها جلد کتاب با کاغذ اعلا و جلدزکوب انتشار یافته که حروف ریز دارد. از «مطلوب ترین کاغذ» اگر منظور کاغذ سفید است لزوماً یادآور می شود که کاغذ سفید، مخصوصاً کاغذ گلاسه یا برآق، چشم را اذیت می کند. بهترین کاغذ برای چاپ مجله یا کتاب، کاغذ معروف به کاغذ روزنامه، یعنی همین کاغذی است که مجله نشر دانش رویش چاپ

می شود.

عیب برخی از کتابها چه به قطع جیبی و چه به قطع پستی و وزیری این است که برای صرفه جویی در اجرت صحافی با نخ ته دوزی نمی شود و ته چسب آنها به شیوه فنی نیست. روزی که کتاب جیبی در امریکا تولد یافت، در ته چسب آنها محکم کاری شده بود. حتی در ایران کتبی که به وسیله مؤسسات منظمی مثل شرکت سهامی کتابهای جیبی منتشر شده ته چسب درست دارد. بدین معنی که هنگام صحافی فرمها را درست تا می زنند و ته آنها را با وسیله مخصوصی، سوراخ سوراخ یا ریش ریش می کنند و ریشه ها را طوری در هم می دوانند که اوراق کتاب پس از چسب خوردن محکم یکدیگر را نگه می دارند. کتابهایی هست که بدین نحو ته چسب خورده و از کتبی که با نخ ته دوزی شده با دوام تر است. من دو دیکسیونر جیبی انگلیسی به انگلیسی دارم که در امریکا چاپ و صحافی شده و ته چسب خورده است. سالهاست که از آنها استفاده می کنم و هنوز حتی يك صفحه از آنها کنده نشده است.

برعکس، گاهی به کتابی برمی خورید که قطع وزیری و کاغذ سفید و حروف درشت دارد ولی نه کاغذ آن مرغوب و نه حروف آن دلپسند است و نه مرکب خوبی برای چاپ آن به کار برده اند. ناشر در همه جا ناخن خشکی به خرج داده و صفحات را هم به جای ته دوزی با نخ، بریده و به شیوه ای غیر فنی طوری چسب زده که اگر دو دفعه کتاب را باز کنید صفحاتش از هم در می رود. چنین کتابی فقط يك جلد زکوب و يك عطف زیبای مردم فریب دارد. اغلب «کتاب جمع کن»ها چنین کتب خوش ظاهری را هم می خرند و چون هیچوقت لایش را باز نمی کنند، هیچوقت هم به عیبش پی نمی برند.

هر کتابی را به نسبت کمیت مطالب آن می توان در يك یا دو یا سه جلد به قطع جیبی با ته چسب درست و حروف ۱۲ چاپ کرد. چنانکه مثلاً کتاب هزار سال نثریاری تألیف شادروان کریم کشاورز که در پنج جلد به قطع جیبی منتشر شده، هم حروف نسبتاً «چشم نواز» دارد، هم خوب صحافی شده و چسب خورده و ارزان به فروش رسیده و کاملاً هم قابل استفاده است. حروف ۱۲ نه زیاد درشت است نه زیاد ریز. اگر کسی چشمش نمی تواند چنین حروفی را تحمل کند، گناه از چشم اوست نه از حروف ۱۲. همچنانکه اگر کسی نتواند سیب بخورد، عیب از سیب نیست، عیب از معده اوست یا از جیب خالی او.

حتی مطالبی با حروف ریزتر از ۱۲ منتشر می شود. همین مجله نشر دانش را باز کنید و قسمت «کتابهای تازه» را بیاورید. این قسمت که از خواندنی ترین قسمتهای مجله است و بیش از ده صفحه را اشغال می کند، معمولاً با حروف ۸ یا ۱۰ چاپ می شود.

به عقیده آقای خرمشاهی: «بهتر است آثار حکما و عرفای باستان و قرون وسطی و نیز عصر جدید را در همان قطعهای فاخر و محتشم با حروف غیر چشم کور کن و با کاغذ و صحافی و جلد اعلا منتشر کنند، تا گریزد هر که بیرونی بود.»

در این جا «بیرونی» درست به معنی «بی پول» است. جای خوشوقتی است که قبل از صدور این حکم آثار بسیاری از عرفا و حکما با قطعهای غیر فاخر و غیر محتشم و کاغذ و حروف متوسط و جلد شمیولی با قیمت نسبتاً ارزان در اختیار ما قرار گرفت و ما بی پولها و بی معرفتها توانستیم از برکت وجود آن حکما و این کتب جیبی مختصر معرفتی پیدا کنیم.

بنده علاوه از کتب ادبی و فلسفی، به تاریخ و سفرنامه و خاطرات رجال نیز علاقه دارم چون مخصوصاً رجال قرن بیستم کشور ما که هرگز حرفی برخلاف حقیقت نزده و نمی زنند و نخواهند زد، خاطراتشان گاهی به بازنویسی تاریخ معاصر ایران که مثل بت عیار شمس تیریزی هر لحظه به شکلی درمی آید، کمک می کند. ماه قبل در یک کتابفروشی چشمم به دو جلد خاطرات دکتر جلال عبده افتاد. همینکه برداشتم و در پشت جلد چشمم به قیمت آن افتاد که هفتصد تومان بود بی اینکه لایش را باز کنم آنرا به جای خود گذاشتم و گفتم: ببخشید. عوضی گرفتم. مرحمت زیاد!

کتاب جیبی، آنطور که آقای خرمشاهی پنداشته اند، «برای یک بار مصرف کردن» نیست. مزایای آن این است که در جیب جا می گیرد و آن را در همه جا می توان برد. وزن کمی دارد و آنرا آسان می توان به دست گرفت و خواند. کتاب جیبی را، اگر درست ته چسب خورده و صحافی شده باشد، می توان یک عمر نگاه داشت و به جای «یک بار مصرف کردن» صدمبار از آن استفاده کرد. این بسته به آن است که دارنده اش چگونه آدمی باشد. اگر شلخته و بی بند و بار باشد ممکن است شلوارش را هم که دیروز از بازار خریده، امروز طوری ببوشد که فردا احتیاج به وصله داشته باشد.

بالا رفتن میزان تورم و گرانی قیمت کالاها مایه بدبختی مصرف کننده و خوشبختی فروشنده و تولید کننده است. جنس، هر چه گرانتتر شود، کاسب بیشتر سود می برد. دلیلش هم روشن است. فی المثل یک میوه فروش بسیار درستکار و حلال خوار که متقلب هم نیست و به ده درصد سود قانع است، اگر سی سال پیش گلابی را کیلویی بیست ریال می فروخت، از هر کیلو دو ریال سود می برد. اما امروز که آنرا کیلویی چهل تومان می فروشد، از هر کیلو چهار تومان سود می برد. برخی از همین میوه فروشها در روز تا پانصد کیلو میوه های مختلف می فروشند. اگر حد متوسط هر کیلو را چهل تومان حساب کنیم، روزی دو هزار تومان عایدی

دارند. تازه این، همانطور که عرض کردم، در صورتی است که شلتاق و اجحاف نکنند و به سود ده درصد قانع باشند. به همین نسبت خوار بار فروشها، فرش فروشها، بوتیک دارها و غیره از گرانی اجناس سود می برند و به گواهی بنگاههای معاملات ملکی، همین کاسبان هستند که از برکت اوضاع ده دوازده ساله اخیر به جایی رسیده اند که توانایی خرید خانه های ده بیست میلیون تومانی را دارند. ناشران هم از همین قماش هستند. ناشری که چهل سال قبل کتابی را پنجاه ریال می فروخت و پنج ریال استفاده می کرد، امروز مثلاً چاپ سوم همان کتاب را دو بیست تومان می فروشد و بیست تومان سود می برد. به همین علت چاپ کتاب جیبی که ارزانتر به فروش می رود و برای فروشنده سود کمتری دارد، مناسفانه تقریباً متروک شده، چون انتشارش ضرر به منفعت ناشر می زند.

از طرف دیگر، ناگفته نماند که مؤلفان هم طبیعتاً دلشان می خواهد آثارشان با جلد زرکوب و کاغذ اعلا و صورت زیبا از چاپ در آید. خود من در قرارداد چاپ اغلب کتابهای خود این را قید کرده ام که: «ناشر متعهد می شود که کتاب را با کاغذ اعلا سفید و حروف مورد پسند مؤلف و جلد زرکوب و صحافی مرغوب و صفحاتی که با نخ ته دوزی شده باشد، منتشر سازد.» این ماده را از آن جهت در قرارداد داد می گنجانم که هم کتاب صورت دلپسندتری پیدا کند و هم حق التألیف بنده بیشتر شود.

بنابراین، بهتر است که تعارف را کنار بگذاریم و بی پرده اعتراف کنیم که از لحاظ مادی نه ناشر غم کتابخوان را می خورد نه مؤلف. هر دو نفع شخصی خود را می خواهند. در این میان بر وزارت ارشاد است که گامی به سود کتابخوانان بی بضاعت بردارد و همان راهی را برود که تا چهار پنج دهه قبل رهروان می رفتند. در آن روزگار اغلب ناشران، هر کتابی را دو نوع منتشر می کردند. یک نوع عالی و یک نوع متوسط. و می نوشتند مثلاً: «بها با کاغذ اعلا و جلد زرکوب یکصد ریال و با کاغذ متوسط و جلد شمیول پنجاه ریال.» وزارت ارشاد که مطالب کتب و قیمت کتب را کنترل می کند و کاغذ هم برای چاپ در اختیار ناشران می گذارد، جا دارد که دو نوع کاغذ (اعلا و متوسط) بدهد و مجبورشان کند که مثلاً از سه هزار جلد کتاب، نیمی را با کاغذ متوسط و جلد شمیول به قطع جیبی برای کتابخوانان بی پول منتشر کنند و نیم دیگر را به قول آقای خرمشاهی «با بهترین مصالح و مطلوبترین قطع و حروف و کاغذ و صحافی و جلد» برای پولدارانی که فقط کتابخواه هستند نه کتابخوان!